



# پرنده به پرنده

| درس‌هایی چند دربارهٔ نوشتن و زندگی | آن لاموت | مهدی نصراله‌زاده |

## فهرست

|     |                                       |
|-----|---------------------------------------|
| ۷   | سپاسگزاری ها                          |
| ۹   | مقدمه                                 |
| ۳۳  | بخش اول: نوشتن                        |
| ۳۵  | دست به کار شدن                        |
| ۴۹  | تکالیف کوتاه                          |
| ۵۵  | پیش نویس های اقتضاح ابتدایی           |
| ۶۳  | کمال گرایی                            |
| ۶۹  | ناهارهای مدرسه                        |
| ۷۷  | عکس های پولاروید                      |
| ۸۳  | شخصیت                                 |
| ۹۵  | طرح                                   |
| ۱۰۵ | دیالوگ                                |
| ۱۱۷ | طراحی صحنه                            |
| ۱۲۵ | شروع های غلط                          |
| ۱۳۱ | پرداخت طرح                            |
| ۱۴۱ | چطور می فهمید کی کارتان تمام شده است؟ |
| ۱۴۳ | بخش دوم: چهارچوب ذهنی نوشتن           |
| ۱۴۵ | نگاه کردن به دوروبر                   |
| ۱۵۳ | نظرگاه اخلاقی                         |

- ۱۶۱ کلم بروکلی
- ۱۶۷ ایستگاه رادیویی کی اف کی دی
- ۱۷۵ حسادت
- ۱۸۵ بخش سوم: کمک گرفتن‌های بین راه
- ۱۸۷ برگه‌های یادداشت
- ۱۹۹ زنگ زدن به این‌وآن
- ۲۰۷ گروه‌های نگارش
- ۲۱۹ پیدا کردن کسی که پیش‌نویس‌هایتان را بخواند
- ۲۳۱ نامه‌ها
- ۲۳۵ انسداد ذهنی نویسنده
- ۲۴۳ بخش چهارم: انتشار کتاب - و دلایل و انگیزه‌های دیگری برای نوشتن
- ۲۴۵ نوشتن هدیه
- ۲۵۷ یافتن صدای خودتان
- ۲۶۵ بخشیدن
- ۲۷۳ انتشار کتاب
- ۲۸۹ بخش پنجم: درس آخر
- ۳۰۵ درباره نویسنده
- ۳۰۷ منابع نقل قول‌ها

## دست به کار شدن

اولین چیزی که به هنرجویان جدیدم در اولین روز حضورشان در کارگاه می‌گویم آن است که خوب نوشتن ربطی وثیق به گفتن حقیقت دارد. در بین جانداران، ما گونه‌ای هستیم که نیازمند و خواهان شناخت کیستی خودمان هستیم. از شواهد و قرائن چنین برمی‌آید که شپش‌ها چنین تمنایی ندارند، و این خود یکی از دلایلی است که چرا این قدر کم می‌نویسند! اما ما می‌نویسیم. ما چیزهای خیلی زیادی داریم که بخواهیم بگوییم و بفهمیم. سالیان متوالی، شاهدیم که چگونه هنرجویانم لبریز از داستان‌هایی هستند که برای نقل کردن دارند، و هر سال نیز با هیجان، و شاید حتی با شادی و طرب، شروع به نگارش طرح‌های مختلف می‌کنند. به این امید که سرانجام صدایشان شنیده خواهد شد، و آنان خودشان را تماماً وقف این چیزی خواهند کرد که از هنگام کودکی تمنایش را داشته‌اند. اما پس از چند روزی که پشت میز نشستند، کاشف به عمل می‌آید کاری که قرار بود گفتن حقیقت به شیوه‌ای جالب توجه باشد همان قدر آسان و لذت‌بخش است که حمام کردن یک گربه‌ی زبان‌نفهم. بعضی‌ها ایمانشان را از دست می‌دهند. تصور روشنی که از خودشان و از داستانشان دارند متلاشی و با خاک یکسان می‌شود. از حیث تاریخی، آنها در اولین روز کارگاه مثل بچه‌اردک‌های سرحال و خل‌وچلی سرکلاس حاضر می‌شوند که هر جا بروم دنبالم می‌آیند. با شروع کلاس دوم اما آنها را می‌بینم که عوض شده‌اند: اکنون طوری نگاهم می‌کنند که انگار غریبه‌ای را می‌بینند.

یکی شان خواهد نالید که، «حتی نمی‌دانم از کجا باید شروع کنم.»  
 به او می‌گویم، از کودکی‌ات شروع کن. ریه‌هایت را پرکن، دماغت را بگیر، داخل آب بپز، و خاطراتت را، هر قدر صادقانه که می‌توانی، بنویس. فلائری اُکانر گفته است، هرکس دوران کودکی را سپری کرده باشد مواد و مصالح کافی برای آنکه باقی عمرش را بنویسد دارد. شاید کودکی‌ات سخت و موحش بوده، اما اگر کار درست انجام شود سخت و موحش بودن دوران کودکی هیچ اشکالی ندارد. باری، اکنون وقت آن نیست که دربارهٔ درست انجام دادن کار نگران باشی. صرفاً دست‌به‌کار شوید و هرچه را که باید روی کاغذ بیاورید.

در این مرحله، ممکن است میزان مواد و مصالح چنان انبوه باشد که باعث شود مغزتان هنگ کند. آن دوره که برای چند سالی نقد غذا می‌نوشتیم آن قدر رستوران و غذاهای مختلف در کله‌ام بود که وقتی مردم از من می‌خواستند رستورانی را به آنها پیشنهاد کنم حتی یکی از رستوران‌هایی که به آنجا رفته و در آن غذا خورده بودم یاد نمی‌آمد. اما اگر طرف می‌توانست مشخص تر حرف بزند و، مثلاً، از رستورانی هندی سراغ می‌گرفت این امکان بود که یک عمارت پُزرُق و برق هندی یادم بیاید، جایی که در آن کسی که با او قرار عاشقانه داشتیم از گارسون اُردور رودیارد کیپلینگ و بعد نوع خاصی از استیک تارتار درخواست کرده بود. در ادامه، خاطرات دیگری به ذهن خواهد رسید، خاطراتی از سایر قرارها و سایر رستوران‌های هندی.

بدین ترتیب، شما می‌توانید با نوشتن هر چیزی که از سال‌های ابتدایی تحصیلتان در مدرسه به یاد می‌آورید شروع کنید. با مهدکودک و پیش‌دبستانی شروع کنید. سعی کنید کلمات و خاطرات را همان‌طور که به ذهنتان خطور می‌کند به روی کاغذ بیاورید. نگران این نباشید که آنچه می‌نویسید احتمالاً خوب نیست، چون قرار نیست کسی آن را ببیند. از آنجا به کلاس اول بروید، به کلاس دوم، به کلاس سوم. معلم‌هایتان، هم‌کلاسی‌هایتان، که بودند؟ چه لباسی می‌پوشیدید؟ به چه کسانی و چه چیزهایی حسودی‌تان می‌شد؟ حالا مسیرتان را کمی عوض کنید. آیا خانواده‌تان در طول آن سال‌ها به تعطیلات می‌رفت؟ همهٔ این چیزها را روی

کاغذ بیاورید. آیا خاطراتان هست که چطور سرووضع خانواده‌های دیگر بسیار بهتر از سرووضع خانوادهٔ شما بود؟ یادتان هست که چطور با تیوبی لاستیکی روی رود شناور می‌ماندید و چطور خانواده‌تان سرپوش پلاستیکی کوچکی را که روی سوپاپ هوای تیوب لاستیکی پیچ می‌شد گم کرده بود و به همین خاطر هر بار که داخل آن تیوب می‌شدید یا از آن بیرون می‌آمدید خراش جدیدی روی ران‌هایتان می‌افتاد؟ و چطور خانواده‌های دیگر هیچ‌وقت سرپوش‌های پلاستیکی تیوب‌هایشان را گم نمی‌کردند؟ اگر احساس می‌کنید که این شیوه به جایی نمی‌رسد، یا آنکه می‌رسد اما شما دیگر کارتان با کاویدن و استخراج این رگهٔ خاص تمام شده است، نگاه کنید که آیا تمرکز بر روی روزهای تعطیل و رویدادهای بزرگ به شما در به یاد آوردن زندگی گذشته‌تان کمک می‌کند؟ دربارهٔ هر جشن تولد یا کریسمس یا عید پَسَح یا عید پاک یا مانند آن، و دربارهٔ هر قوم و خویشی که در آن عید حاضر بود هرچه را که یادتان می‌آید بنویسید. هرچه را که قسم خورده‌اید آن را هرگز به دیتار البشری نخواهید گفت بنویسید. از جشن تولد‌هایتان چه چیزهایی را می‌توانید به یاد آورید – افتتاحات، ایام طرب، چهره‌های اقوامتان که با شعله‌های شمع‌های تولد روشن شده بودند؟ ذره‌بین به دست بگیرید و دنبال جزئیات باشید: غذاهایی که مردم می‌خوردند، موسیقی‌هایی که می‌شنیدند، رخت‌ولباسی که می‌پوشیدند – آن کلاه‌های شنای گل‌منگلی وحشتناک، آن شورت‌های شنای بدریخت مردانه، آن لباس شبی که خاله‌خانم ورقللمبیده‌تان پوشیده بود و آن قدر تنگ بود که برای آنکه بتواند از تنش درآورد عملاً به فیچی‌های غول‌آسای صنعتی نیاز بود. دربارهٔ دستگاه‌های فرزند خانم‌ها که مثل بُرس بودند بنویسید، دربارهٔ بندهایی که پدر و عموهایتان از آنها برای نگه داشتن جوراب‌هایشان استفاده می‌کردند، دربارهٔ کلاه‌های پدر بزرگ‌هایتان، دربارهٔ اونیفرم‌های قهوه‌ای‌رنگ بی‌نقص بچه‌های فامیلتان، و دربارهٔ اینکه اونیفرم خودتان، وقتی تازه از زیر دست خیاط درآمده بود، چطور به نظر می‌رسید. پالتوهای کوتاه و بلند و جلیقه‌های شنا را توصیف کنید؛ بنویسید که چه قسمت‌هایی از بدن را می‌پوشاندند و چه قسمت‌هایی را نشان می‌دادند. ببینید که آیا می‌توانید